



درس تفسیر سوره مبارکه مدثر جلسه ۶

حضرت آیت الله العظمی جوادى آملی دامت برکاته

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿كَلَّا وَالْقَمَرَ (۳۲) وَاللَّيْلَ إِذَا أَدْبَرَ (۳۳) وَالصُّبْحَ إِذَا أَسْفَرَ (۳۴) إِنَّهَا لَإِحْدَى الْكُبَرِ (۳۵) نَذِيرًا لِلْبَشَرِ (۳۶) لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَتَقَدَّمَ أَوْ يَتَأَخَّرَ (۳۷) كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهينَةٌ (۳۸) إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ (۳۹) فِي جَنَّاتٍ يَتَسَاءَلُونَ (۴۰) عَنِ الْمُجْرِمِينَ (۴۱) مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ (۴۲) قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ (۴۳) وَلَمْ نَكُ نُطْعِمُ الْمِسْكِينَ (۴۴) وَكُنَّا نَحْوُ حُدُودٍ (۴۵) وَمَا كُنَّا نَكُذِّبُ بِيَوْمِ الدِّينِ (۴۶) حَتَّى أَتَانَا الْيَقِينُ (۴۷) فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ (۴۸) فَمَا لَهُمْ عَنِ التَّذْكِيرِ مُعْرِضِينَ (۴۹) كَأَنَّهُمْ حُمْرٌ مُسْتَنْفِرَةٌ (۵۰) فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ (۵۱) بَلْ يُرِيدُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ يُؤْتَى صُحُفًا مُنشَرَةً (۵۲) كَلَّا بَلْ لَا يَخَافُونَ الْآخِرَةَ (۵۳) كَلَّا إِنَّهُ تَذْكِرَةٌ (۵۴) فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ (۵۵) وَمَا يَذْكُرُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ هُوَ أَهْلُ التَّقْوَى وَأَهْلُ الْمَعْرِفَةِ (۵۶)﴾

در بخش پایانی سوره مبارکه «مدثر» نظر نهایی را درباره کسانی که اتاق فکری را در صدر اسلام تشکیل دادند و درباره قرآن فکر کردند که چه بگویند و به این نتیجه خام رسیدند که این ﴿إِنْ هَذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ﴾ و این سحرى است ﴿يُؤْتِرُ﴾^۱ بعد از اینکه او را رد کردند و جریان دوزخ را ذکر کردند، چند سوگند یاد می‌کنند. می‌فرماید سوگند به ماه و سوگند به شب آن وقتی که دارد برمی‌گردد. ماه آن وقتی که هست، فضا را روشن می‌کند، شبروان راه را به

۱. تفسیر مقاتل بن سلیمان، ج ۴، ص ۴۹۳.

وسیله ماه تشخیص می‌دهند. سحر وقتی است که شب دارد تمام می‌شود، فرصت مناسبی برای مناجات هست. وقتی شب به پایان رسید، روز ظهور می‌کند که جهان را روشن می‌کند. به این امور سوگند یاد کرد، پس روشنی شب به قمر است، روشنی شب ﴿إِذْ أَدْبَرَ﴾ به صبح است و به طلوع آفتاب است و مانند آن.

﴿كَلَّا وَالْقَمَرَ﴾، به خود ماه که وسیله روشنی شب است و قسم به شب آن وقتی که دارد تمام می‌شود؛ یعنی به سحر قسم می‌خورد که بهترین فرصت برای مناجات است؛ چه این که در آغاز سوره مبارکه «مزل» هم فرمود: ﴿قُمِ اللَّيْلَ﴾. ۱ قسم به شب آن وقتی که دارد تمام می‌شود؛ یعنی سحر، یعنی قسم به سحر. قسم به صبح آن وقتی که روشن شده است و روشن کرده است: ﴿أَسْفَرَ﴾؛ یعنی روشن کرده است؛ مثل «فسر»، پرده را کنار زد. این پرده تاریک را کنار زد و این غبار را کنار زد و فضا را روشن کرد.

به این امور روشنگر سوگند یاد می‌کند که ﴿إِنِّهَا لَأِحْدَى الْكُبَرِ﴾ خیلی‌ها این ضمیر ﴿إِنِّهَا﴾ را به همان ﴿سَفَر﴾ برگرداندند که ذات اقدس الهی درباره ﴿سَفَر﴾ فرمود: ﴿عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ﴾، یک عده گفتند که چرا خدا درباره جهنم این سخنان را دارد که نوزده فرشته مسئول هستند و اینها؟ سوگند یاد کرده است که این وسیله اجرای عدل الهی است؛ اما اگر این ضمیر به آیات الهی برگردد که با صدر این سوره هماهنگ‌تر است، برای اینکه آنها اتاق فکر تشکیل دادند درباره آیات الهی، نظر نهایی خودشان را گفتند و گفتند این قول یک آدم است، قول بشر است؛ یعنی یک آدم معمولی است و سحرها را جمع کرده و دارد به خورد ما می‌دهد! ﴿إِنْ هَذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ﴾، این به همین معنی است. ذات اقدس الهی می‌فرماید خیر! این ﴿نَذِيرًا لِلْبَشَرِ﴾؛ مثل حقوق بشر است. این برای هدایت جوامع بشری، کلی و دائم، همگانی و همیشگی است «إلى يوم القيامة»، این یک؛ ﴿نَذِيرًا لِلْبَشَرِ﴾، ﴿إِنِّهَا لَأِحْدَى الْكُبَرِ﴾. آن وقت

این آیات الهی که ﴿تَذِیْرًا لِلْبَشَرِ﴾ است، ﴿ذِکْرًا لِلْبَشَرِ﴾ است، ﴿لِاِحْدٰی الْکُبَرِ﴾ است، زیر مجموعه فراوانی دارد که یکی از آنها جهنم است. اگر ضمیر به آیات الهی برگردد با صدر این سوره مناسب‌تر است با محوری اصلی سوره مناسب‌تر است، از این جهت اول است که ضمیر به آیات برگردد نه به ﴿سَقَرًا﴾.

﴿کَلَّا وَالْقَمَرَ * وَاللَّیْلَ اِذَا دُبِّرَ﴾، سوگند به سحر و سوگند به صبح آن وقتی که روشن کرد، این فضیلت نماز صبح برای همین است، روزی‌ها می‌گویند بین طلوعین تقسیم می‌شود. قسمت مهم رزق همان معارف الهی، علوم الهی، اخلاق الهی است. با این سوگندها که این آیات الهی یکی از بزرگ‌ترین ره‌آوردهای انبیای جهان است، ﴿لِاِحْدٰی الْکُبَرِ﴾ است و این حقوق بشر است، ﴿تَذِیْرًا لِلْبَشَرِ﴾ است؛ چه اینکه در آیه ۳۱ فرمود: ﴿ذِکْرًا لِلْبَشَرِ﴾ است.

بشر را چگونه باید تأمین کرد؟ حالا شروع کرد. یک حرف جهانی را الآن دارد ذکر می‌کند و آن این است که آزادی از بهترین نعمت‌هایی است که هیچ انسانی نیست از آزادی لذت نبرد، این اصل اول. اصل دوم این است که کسی که در بند است و در غُل و زنجیر است، او آزاد نیست. اصل سوم این است که غُل و زنجیر چیست که اگر این دست و پای آدم را گرفت، آدم آزاد نیست؟ دست و پای آدم آزاد بود، آدم راحت است، این غُل و زنجیر چیست؟ حرف جهانی قرآن این است که من آدمم مردم را آزاد کنم: ﴿ذِکْرًا لِلْبَشَرِ﴾ است، بهترین ره‌آورد آن آزادی انسان است. آزادی انسان به چیست؟ فرمود: ﴿کُلُّ نَفْسٍ بِمَا کَسَبَتْ رَهِیْنَةٌ﴾، این زنجیر آهنین با دست خود آدم ساخته می‌شود، با دست خود آدم به گردن آدم و پای آدم و دستان آدم بسته می‌شود و آن بد اخلاقی است، آن غرور است، آن خودخواهی است، آن دنیا طلبی است، آن غارت‌گری است که آدم را گرفتار می‌کند. اگر هر کسی بخواهد به حق خود قانع باشد؛ هم خوب زندگی می‌کند، هم خوب غذا می‌خورد، هم خوب می‌خواهد، هم خوب با دیگران در تماس است. فرمود حرف جهانی هم همین است که بیگانه مزاحم ما نیست.

یک بیانی نورانی از پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) رسیده است که فرمود: «أَعْدَىٰ عَدُوِّكَ نَفْسُكَ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْكَ»^۱، تو مواظب زبانت باش، مواظب غرور خودت باش، نگو به من برخورد! نگو من این را می‌خواهم، نگو من آن را می‌خواهم، نگو من بهتر از او هستم، راحت هستی. «أَعْدَىٰ عَدُوِّكَ نَفْسُكَ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْكَ». این حرف جهانی است. من حرف جهانی آوردم، حرف جهانی من چیست؟ ﴿كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ﴾.

یک حرف لطیفی جناب زمخشری دارد که غالب مفسران بعدی هم این حرف را پذیرفتند. این «رهینه» وصف نیست، چون اگر وصف باشد، فعیل به معنای مفعول در مذکر و مؤنث یکسان است. «إِمْرَأَةٌ قَتِيلٌ» و «رَجُلٌ قَتِيلٌ»، فعیل به معنای مفعول «یستوی فیہ المذکر و المؤنث»^۲، این نفس گرچه مؤنث سماعی است؛ اما این «رهین» که به معنای گرو است، وصفی باشد، این فعیل به معنای مفعول، مذکر و مؤنث در آن یکسان است. آنچه در سوره مبارکه «طور» آمده که ﴿كُلُّ أَمْرٍ بِمَا كَسَبَ رَهِينٌ﴾^۳، آن وصف است، مذکر و مؤنث در آن یکسان است؛ اما این اسم است نه وصف. بنابراین صبغه وصفی ندارد. آن بند را می‌گویند «رهین». یک بدهکار باید گرو بدهد، هر بدهکاری! یک انسان بدهکار باید گرو بدهد. در مسائل مالی یا خانه یا فرش یا زمین و مانند آن را گرو می‌دهد؛ اما در برابر ذات اقدس الهی چه چیزی را می‌خواهد گرو بدهد؟ بدهکار که هست، حقوق الهی بله، به عهده او هست، می‌خواهد چه چیزی را گرو بدهد؟ خود شخص را گرو می‌گیرند. این گرو دو مطلب دارد: یکی معنی وصفی است، رهن «ما یُرهن فی حق الدّین» است، این معنای وصفی است. یکی به خود آن بند، به خود آن غُل و زنجیر و اینها را می‌گویند «رهن».

۱. مجموعه ورام، ج ۱، ص ۵۹.

۲. الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، ج ۴، ص ۶۵۴؛ البحر المحیط فی التفسیر، ج ۱۰، ص ۳۳۷.

۳. سوره طور، آیه ۲۱.

پس رهن یک وقت است که «ما يُؤخذ في قبال الدين» است، این معنای وصفی است. در اینجا «رهن» به این معنا مذکر و مؤنث در آن یکسان است. یکی اینکه انسانی که در بند گذاشتند، آن غل و زنجیر را می‌گویند «رهن». این رهینی که مؤنث است و «رهینه» گفته شد، این مثل «شَتِیمَة» به تعبیر زمخشری اسم است نه وصف. آن زنجیر را می‌گویند «رهینه»؛ مثل «شتیمه». «شتیمه»؛ یعنی فحش، نه فحش دادن. هر کسی در زنجیر است، مگر اینکه دین را ادا کند و حق خدا را بدهد. حق خدا این است که انسان داعیه الوهیت نداشته باشد. نگوید «من»، همین! بگوید «او»! انسانی که بنده است، داعیه نباید داشته باشد. من باید بالا باشم، من باید این‌طور باشم، حرف من باید اول باشد، چرا او این‌طور گفته! این داعیه ربوبیت داشتن این حق خدا را ادا نکردن است. وقتی حق الهی ادا نشد، آدم بدهکار است، وقتی بدهکار شد، باید گرو بدهد، گروی او همان غل و زنجیر است. این حرف جهانی است. حالا کسی کافر است، بسیار خب! این کافر که در کافرستان دارد به سر می‌برد، او اگر در همان محدوده خود نه بی‌راهه برود نه راه کسی را ببندد، آزاد است، همین! حالا مسئله قیامت بحثی دیگر است که حقوق الهی را نمی‌دهد. این آزادی دنیا به وسیله اینکه انسان دهن خود را، زبان خود را، فکر خود را، خیال خود را، وهم خود را آزاد کند.

فرمود ما دو تا حرف آوردیم: یکی ﴿رَهِيْنَةٌ﴾، یکی ﴿رَهِيْنٌ﴾. آن که در سوره مبارکه «طور» است که ﴿كُلُّ اَمْرِئٍ بِمَا كَسَبَ رَهِيْنٌ﴾، آن یک مطلب دیگری را بیان می‌کند. در سوره مبارکه «طور» آنجا هم این بحث است که ﴿كُلُّ اَمْرِئٍ بِمَا كَسَبَ رَهِيْنٌ﴾، آن وقت افراد خاصی را هم استثنا می‌کند. در سوره مبارکه «طور»، آیه ۲۱ این است: ﴿وَالَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِاِيْمَانٍ اَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ مَا اَلْتَنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ كُلُّ اَمْرِئٍ بِمَا كَسَبَ رَهِيْنٌ﴾. هر کسی بدهکار است، مگر آنها که دینشان را در دنیا ادا کرده باشند، آنها را استثنا می‌کند: ﴿اِلَّا اَصْحَابَ الْاِيْمِيْنِ﴾.

اما آنها که مشکل عبادی دارند، مشکل اعتقادی دارند، مشکل مالی دارند، مشکل اخلاقی دارند، بدهکار هستند. وقتی که بدهکار شدند، باید گرو بدهند که خود شخص را گرو می‌گیرند.

این بیان نورانی پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) که در آخرین جمعه ماه پُر برکت شعبان فرمود، همین است. خیلی این خطبه نورانی است! یکی از جمله‌های نورانی این است که مردم بدانید! «إِنَّ أَنْفُسَكُمْ مَرْهُونَةٌ بِأَعْمَالِكُمْ فَفَكُّوْهَا

بِاسْتِغْفَارِكُمْ وَظُهُورُكُمْ ثَقِيلَةٌ مِنْ أَوْزَارِكُمْ فَخَفِّفُوا»^۴ فرمود خیلی از شماها در بند هستید، ماه مبارک رمضان ماه آزادی

است، خودتان را آزاد کنید. چرا «أَنْفُسَكُمْ مَرْهُونَةٌ»؛ یعنی «مَرْهُونَةٌ»؛ منتها اینجا «رهین» به معنی «مرهون» است،

در آن خطبه نورانی خود مرهون ذکر شده است؛ یعنی خیلی از شما در گرو هستید. می‌بینید بعضی می‌گویند ما هر

چه می‌خواهیم خودمان را کنترل کنیم، نمی‌توانیم. زبان خودمان را کنترل کنیم، نمی‌توانیم. چرا نمی‌توانیم؟ چون در بند

هستیم. انسانی که در بند است، برابر آن بند حرف می‌زند، نه برابر عقل. فرمود خیلی از شماها در بند هستید، ماه

مبارک رمضان، ماه آزادی است، خودتان را آزاد می‌کند. «فَفَكُّوْهَا»؛ فکّ رهن کنید. یک بدهکار اگر گرویی گذاشت؛

مثلاً خانه خود را گرو گذاشت، وقتی دین خود را ادا کرد، فکّ رهن می‌شود. فرمود درباره دیون الهی خود انسان را

گرو می‌گیرند و با استغفار، خود انسان آزاد می‌شود. «إِنَّ أَنْفُسَكُمْ مَرْهُونَةٌ بِأَعْمَالِكُمْ فَفَكُّوْهَا بِاسْتِغْفَارِكُمْ» این است.

بنابراین ما رهن داریم. حالا گاهی به صورت اسم مفعول، گاهی به صورت صفت مشبّهه است. برخی‌ها اصلاً آزاد

نیستند. این بهترین نعمتی است که دین آورده است. آزادی نعمتی نیست که کسی از آن لذت نبرد. هر کسی می‌خواهد

در خانه خود راحت باشد، او باید آزاد باشد. او اگر زبانش آزاد نباشد، هر چه خواست به همسرش بگوید، هر چه

همسرش خواست به او بگوید، این زندگی تلخ است. پدر و مادر، زن و شوهر، بستگان و دودمان اینها در خانه

۴. عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۲۹۵.

هستند باید آزاد باشند. آزادی این است که مواظب زبانشان باشند. ﴿قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا﴾^۵ به هر حال با مسلمان، با کافر، با هر کسی می‌خواهی حرف بزنی با ادب حرف بزنی. مگر نمی‌خواهی راحت باشی؟ چرا برای خودت دردسر درست می‌کنی؟ این نگفت «قولوا للمؤمنين» یا «قولوا للکذا»! ﴿قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا﴾، همین! نوشتن در روزنامه‌ها، گفتن در سخنرانی‌ها، آدم دو نحوه می‌تواند حرف بزند؛ لذا این حرف می‌شود: ﴿ذِكْرَى لِلْبَشَرِ﴾، ﴿نَذِيرًا لِلْبَشَرِ﴾، این حقوق بشر است. دیگر نگفت با مسلمان‌ها خوب حرف بزنید. گفت با هر کسی می‌خواهی حرف بزنی با ادب حرف بزنی!

یک بیان نورانی از امام (سلام الله علیه) است که فرمود: «وَإِنْ جَالَسَكَ يَهُودِيٌّ فَأَحْسِنْ مُجَالَسَتَهُ»^۶ در مسافرت در کشتی، در اتومبیل، در هواپیما، هم‌صندلی شدی با یک غیر مسلمان، ادیبانه سخن بگو، مؤدبانه با او رفتار کن که او جذب شود یا لااقل خودت راحت باشی! «وَإِنْ جَالَسَكَ يَهُودِيٌّ فَأَحْسِنْ مُجَالَسَتَهُ». این ﴿قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا﴾ است، این می‌شود: ﴿ذِكْرَى لِلْبَشَرِ﴾. این می‌شود: ﴿نَذِيرًا لِلْبَشَرِ﴾. حقوق بشر را اینها دارد تعیین می‌کند. ما دشمن خارجی داریم؛ اما؛

گر شود دشمن درونی نیست *** باکی از دشمن برونی نیست^۷

برونی نه استکبار از او کاری ساخته است، نه صهیونیسم. ما مشکل خودمان را حل بکنیم، بیگانه هیچ کاری از او ساخته نیست.

۵. سوره بقره، آیه ۸۳.

۶. من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۴۰۴.

۷. هفت اورنگ (جامی)، سلسله‌الذهب، دفتر اول.

بنابراین آنچه در سوره مبارکه «طور» آمده؛ یعنی آیه ۲۱ که فرمود: ﴿كُلُّ أَمْرٍ بِمَا كَسَبَ رَهِينٌ﴾، با آنچه در سوره مبارکه «مدثر» است که ﴿كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ﴾ فرق دارد. این ﴿رَهِينَةٌ﴾ اسم است. آن ﴿رَهِينٌ﴾ وصف است و اگر این وصف بود، این را هم مذکر ذکر می‌کرد، چون در این صفت فعلیل به معنی مفعول مذکر و مؤنث یکسان است. قرآن این است: ﴿إِنَّهَا لَأِخْذَى الْكُبَرِ * نَذِيرًا لِلْبَشَرِ﴾، بعد می‌فرماید هر کسی می‌خواهد جلو برود، می‌خواهد دنبال برود، آزاد است. این بیان نورانی امام سجاد (سلام الله علیه) که هنگام ظهر این ماه پُر برکت شعبان خوانده می‌شود؛ «صلوات شعبانیه» همین است. «مُتَقَدِّمٌ»، «مارق» است، «متأخر»، «زاهق» است، «لاحق» کسانی که به پای شما هستند، به سعادت رسیدند. «الْمُتَقَدِّمُ لَهُمْ مَارِقٌ وَالْمُتَأَخِّرُ عَنْهُمْ زَاهِقٌ وَاللَّازِمُ لَهُمْ لَاحِقٌ»؛^۸

پرسش: ... الان دارند تبلیغ می‌کنند و می‌گویند آزادی این است که بشر از هر قیدی آزاد باشد.

پاسخ: آن رهایی است، آن آزادی نیست. آن کار حیوان است. ما از دشمن باید آزاد باشیم. این حرف دشمن است.

پرسش: اینها می‌گویند که بندگی خداوند هم یک نوع محدودیت است.

پاسخ: بله، عبد است. عبد محض که نمی‌تواند داعی ربوبیت داشته باشد. عبد باید عبد باشد. آزادی عبد در کمال عبودیت اوست. ما را آوردند، ما را می‌برند، زمانی هم که هستیم در اختیارمان نیستیم. هیچ نفسی از ما بر نمی‌آید مگر به اذن او. ما که از یک مشت خاک بودیم، بعد هم خاک می‌شویم، ما را آوردند، ما را می‌برند، آن که ما را آورد و ما را بُرد، باید در صراط او باشیم. این معنی آزادی است و ما برای اینکه راحت باشیم، ببینیم این چه می‌خواهد بگوید. جلو بیفتیم: «الْمُتَقَدِّمُ لَهُمْ مَارِقٌ»، «مُرُوقٌ»؛ یعنی چیزی که بی‌جا رفته. «مارقین، مارقین» همین هستند. «وَوَ»

الْمُتَأَخِّرُ عَنْهُمْ زَاهِقٌ»، ﴿زَهَقَ الْبَاطِلُ﴾ همین است. «وَاللَّازِمُ لَهُمْ لَاحِقٌ»، آن که با شماست، در کنار شماست، تابع شماست، او به مقصد می‌رسد. این بیان نورانی امام سجاد (سلام الله علیه) است در ظهرهای این ماه پُر برکت شعبان. این ماه شعبان که گفتند:

ماه شعبان منه از دست قدح کاین خورشید *** از نظر تا شب عید رمضان خواهد شد^۹

برای اینکه طبق بعضی از روایات، یک؛ طبق بعضی از ادعیه، دو؛ ماه مبارک رمضان را گفتند: «غُرَّةُ الشُّهُور»^{۱۰}، یک؛ «رَأْسُ السَّنَةِ»^{۱۱}، دو؛ چون در روایات ما اول سال را ماه مبارک رمضان می‌دانند، در روایات ما اول سال را، «رَأْسُ سَنَةٍ» را ماه مبارک رمضان می‌دانند، گاهی می‌گویند: «غُرَّةُ الشُّهُور»، اگر دوازده ماه داریم، پیشانی دوازده ماه، ماه مبارک رمضان است. اگر ۳۶۵ روز داریم، پیشانی آن اول ماه مبارک رمضان است. «رَأْسُ السَّنَةِ» است، یک؛ «غُرَّةُ الشُّهُور» است، دو. طبق این دو تعبیر افرادی مثل ابن طائوس و اینها برنامه‌هایشان را از ماه مبارک رمضان شروع می‌کنند تا به ماه شعبان. ماه مبارک رمضان را اول سال قرار می‌دهند، ماه شعبان که آخر سال است، خیلی تلاش و کوشش می‌کنند که همه دیونشان را بدهند. این دعای معروفی هم که هست: «اللَّهُمَّ إِنْ لَمْ تَكُنْ غَفَرْتَ لَنَا فِيمَا مَضَى مِنْ شَعْبَانَ فَاغْفِرْ لَنَا فِيمَا بَقِيَ مِنْهُ»^{۱۲}، همین است. مثل اینکه کسی که آخر سال می‌خواهد حساب بکند، آخر سال که می‌خواهد حساب بکند تمام تلاش و کوشش خود را می‌کند تا ببیند چقدر بدهکار است. اینها در ماه

۹. دیوان حافظ، غزل ۱۶۴.

۱۰. الإقبال بالأعمال الحسنة (ط - الحديث)، ج ۱، ص ۳۱؛ «أَبَى عَبْدَ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: إِنَّ الشُّهُورَ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فَغُرَّةُ الشُّهُورِ شَهْرُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَهُوَ شَهْرُ رَمَضَانَ وَقَلْبُ شَهْرِ رَمَضَانَ لَيْلَةُ الْقَدْرِ وَنَزَلَ الْقُرْآنُ فِي أَوَّلِ لَيْلَةٍ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ فَاسْتَقْبِلِ الشُّهُورَ بِالْقُرْآنِ».

۱۱. تهذيب الأحكام، ج ۴، ص ۳۳۳.

۱۲. إقبال الأعمال (ط - القديمة)، ج ۱، ص ۹.

شعبان خیلی دست و پا می‌زنند که حقی از اینها نماند، وظیفه‌ای از اینها نماند. این دعا هم که «اللَّهُمَّ إِنْ لَمْ تَكُنْ غَفَرْتَ لَنَا فِيمَا مَضَى مِنْ شَعْبَانَ فَاعْفِرْ لَنَا فِيمَا بَقِيَ مِنْهُ» هم همین را نشان می‌دهد.

غرض این است که اینها سالشان اول ماه مبارک رمضان است، آخر سالشان هم ماه شعبان است؛ لذا سعی می‌کنند آخر سال تمام حساب‌ها را بررسی کنند. حالا این دعای نورانی امام سجاد (سلام الله علیه) «متقدم» را مشخص کرده، «متأخر» را مشخص کرده، «لاحق» را هم مشخص کرده است. آنها هم از همین آیات گرفتند. فرمود آن کسی که جلو می‌زند، خودش می‌داند. آن کسی که دنبال می‌افتد به هر حال با اینها نیست، خودش می‌داند، آن کسی که با اینها هست هم خودش می‌داند. ما حرف‌های جهانی را آوردیم. انسان بخواهد آزاد باشد، باید از خود شروع بکند، آن وقت راحت است. جامعه اگر این‌طور باشد مشکلی ندارد.

پرسش: این «تاء» رهینه از باب مبالغه نیست؟

پاسخ: نه خیر، این اسم است، چون مبالغه بودن در جایی که مذکر و مؤنث یکسان است، با مبالغه همراه است؛ اما این «شتیم» است؛ مثل «شتیمة» است. حرف زمخشری که مورد قبول بعضی از متأخرین هم شد، این است که «شتیمة» است. «شتیمة»؛ یعنی فحش. اسم فحش است، نه وصف است.

﴿كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ﴾؛ همه در بند هستند. ﴿إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ﴾، اصحاب یمین وقتی آزاد هستند، مقربین به طریق اولی. اصحاب یمین نه یعنی دست راستی. این از یمین و برکت است که اصحاب میمینه است که از آن به اصحاب یمین یاد می‌شود. یمین «میمنت و یمین و برکت»، چه اینکه از اصحاب شمال به مشئمه یاد می‌شود، شئامت و مشئوم بودن و زشت بودن. اصحاب یمین کسانی که در روایات دارد که «كِلْتَا يَدَيْهِ يَمِين»،^{۱۳} مؤمن «كِلْتَا يَدَيْهِ يَمِين»،^{۱۴}

۱۳. وسائل الشیعة، ج ۲۴، ص ۲۶۰.

۱۴. تفسیر القمی، ج ۱، ص ۳۷.

مؤمن اصلاً دست چپ ندارد. درباره ذات اقدس الهی که او «بَاسِطُ الْيَدَيْنِ»^{۱۵} است با اینکه منزّه از دست است، آنجا هم از وجود مبارک ابی ابراهیم (علیه السلام) رسیده است: «کَلَّمَا يَدِي رَبِّي يَمِين»، او «بَاسِطُ الْيَدَيْنِ» است، منزّه از یدین است؛ ولی یدین او یدین یمین است، «کَلَّمَا يَدَيْهِ يَمِين». درباره مؤمن هم آمده: «کَلَّمَا يَدَيْهِ يَمِين»، چون مؤمن با دست راست کار خیر می‌کند با دست چپ هم کار خیر می‌کند. غیر مؤمن با دست چپ کار شر می‌کند با دست راست هم کار شر می‌کند. او «کَلَّمَا يَدَيْهِ شِمَال»، این «کَلَّمَا يَدَيْهِ يَمِين».

اینها در قیامت آزاد هستند، در بهشت هستند. از جهنمی‌ها سؤال می‌کنند که چه چیزی شما را به جهنم انداخت؟ اولین جوابی که آنها می‌دهند، این جهنمی‌ها کافر هم هستند، اولین جوابی که می‌دهند، می‌گویند ما نماز نمی‌خواندیم! چون نماز عمود دین است، ارتباط بنده با خدا همین عبادت است. بعد در کنار آن می‌گویند که ما مشکل یا اقتصادی بودیم یا نجومی بودیم یا اختلاسی بودیم یا این بانکی بودیم یا کار دیگری می‌کردیم، به هر حال حرام و حلال برای ما فرقی نداشت. حقّ فقرا را هم نمی‌دادیم: ﴿لَمْ نَكُ نُطْعِمُ الْمِسْكِينَ﴾، هر جا هم که بگو و بخند بود و مسخره کردن دین بود - معاذ الله - ما آنجا حضور داشتیم: ﴿وَكُنَّا نَحْضُضُ مَعَ الْخَائِضِينَ﴾. اینها عمل است، معلوم می‌شود کفار به فروع هم مکلف هستند؛ مثل اصول. به نماز مکلف هستند، به رسیدگی حقوق فقرا مکلف هستند، به رعایت زمان و مکان و مجلس مکلف هستند، بعد این کفرشان را هم گفتند: ﴿وَكُنَّا نُكَذِّبُ بَيَّوْمِ الدِّينِ﴾، ما قیامت را قبول نداشتیم. این معلوم می‌شود کافر را که به جهنم می‌برند، تنها برای اعتقاد او نیست، او به عمل هم مکلف است، کفار به فروع مکلف هستند، همان‌طور که به اصول مکلف هستند. در بحث‌های قبل هم شواهد زیادی ما داشتیم که می‌گفتند ما

چون نماز نمی خواندیم. اول می گفتند نماز نمی خواندیم، حق فقرا را نمی دادیم، هر جا بگو و بخند بود، ما شرکت می کردیم. همین! هر جا که مسخره می کردند - معاذ الله - نظام را ما شرکت می کردیم و قیامت را هم قبول نداشتیم.

غرض این است که اینها کافرانی هستند که هم به جرم عمل بد، هم به جرم اعتقاد بد، گرفتار عذاب هستند. اینها ﴿إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ * فِي جَنَّاتٍ يَتَسَاءَلُونَ * عَنِ الْمُجْرِمِينَ﴾، حالا چه قدرتی هست؟ چگونه احاطه هست؟ در بعضی از آیات دارد که ﴿فَاطَّلَعَ فَرَآهُ فِي سَوَاءِ الْجَحِيمِ﴾،^{۱۶} اینها اشراف دارند نسبت به جهنمی ها که چه کسی دارد می سوزد. سؤال می کنند: ﴿مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ﴾؟ این سؤال چندجا مطرح است؛ یکی وقتی که این افراد را می خواهند ببرند در جهنم، فرشته ها از آنها سؤال می کنند که ﴿مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ﴾؟ چگونه شد که جهنمی شدید؟ ﴿أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ﴾^{۱۷} مگر نذیر الهی نیامده؟ در ذیل آن آیه این بحث گذشت ملائکه ای که به این شخص می گویند چرا تو جهنمی شدی؟ اینها می گفتند: ﴿لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ﴾، ﴿لَمْ نَكُ﴾، ﴿لَمْ نَكُ﴾، این ملائکه به اینها می گفتند: ﴿أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ﴾، مگر در فلان محل نمی نشستید؟! در آن مسجد فلان آقا منبر نمی رفت؟! این حرف ها را نمی گفت؟! این ﴿أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ﴾، معنایش این نیست که مگر پیغمبر در خانه شما نیامد! مگر پیغمبران این فرصت را داشتند که به تک تک افراد سری بزنند؟

این همین آیه سوره مبارکه «توبه» است که ﴿فَلَوْلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ﴾،^{۱۸} مگر در محل شما، در حسینیه شما، مسجد، آن امام جماعت، آن واعظ این آیات را برای شما نخواند؟ این ﴿أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ﴾.

۱۶. سوره صافات، آیه ۵۵.

۱۷. سوره ملک، آیه ۸.

۱۸. سوره توبه، آیه ۱۲۲.

وقتی ما می‌توانیم به جایی برسیم که هم خودمان را نجات بدهیم، هم حرف ما طوری باشد که ملائکه در روز قیامت به این استدلال بکنند، این کم مقامی نیست! چرا ما این‌طور نباشیم؟ این ﴿لَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ﴾ که معنایش این نیست که مگر پیغمبر در خانه شما نیامد یا امام (علیهما السلام) در خانه شما نیامد! مگر پیغمبر و امام با مردم چقدر رابطه داشتند؟ چقدر ممکن بود؟ اینها مسجدی داشتند، سخنرانی عمومی داشتند، بله؛ اما آن که به تمام مناطق دیگر می‌رود، همین شاگردان آنها هستند. پس معلوم می‌شود ما این آبرو را داریم، می‌توانیم به جایی برسیم که خودمان - إن شاء الله - اهل نجات باشیم، یک؛ عده‌ای را هم به بهشت ببریم، دو؛ و اگر کسی - خدای ناکرده - حرف ما را گوش نداد، فرشته‌ها بگویند، مگر فلان شخص، روی منبر، این حرف‌ها را به شما نگفت: ﴿لَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ﴾؟

اینجا غرض این است که کفار هم به اصول مکلف هستند هم به فروع. اولین حرفی که می‌زنند، می‌گویند ما اهل نماز نبودیم. انسان می‌خواهد آزاد باشد؛ یعنی از قید آن غرور و خودخواهی و تکبر و منیت آزاد باشد؛ ولی پیشانی به خاک می‌مالد در برابر حق تعالی دیگر داعیه تکبری ندارد. فرمود اینها سؤال می‌کنند: ﴿مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ﴾؟ اولین جوابی که دوزخیان می‌دهند، می‌گویند: ﴿لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ﴾، ﴿وَلَمْ نَكُ نَطْعُمُ الْمَسْكِينِ﴾؛ ما چه کاری به فقرا داریم؟ چه کاری به گرانی داریم؟ همین‌طور! ﴿وَكُنَّا نَحْضُ مَعَ الْخَائِضِينَ﴾؛ هر جا بگو و بخند بود، ما آنجا حضور داشتیم. هر جا مسخره کردن نظام و دین و اینها بود، ما حضور داشتیم. کفرشان را هم اظهار می‌کنند: ﴿وَكُنَّا مُكَذِّبِي يَوْمِ الدِّينِ﴾ تا اینکه مرگ آمد و ما فهمیدیم که قیامت حق است: ﴿حَتَّىٰ أَتَانَا الْيَقِينُ﴾.

در این صحنه، ذات اقدس الهی فرمود: شافعین در عالم فراوان هستند، این همه انبیا این همه اولیا، این همه ائمه (علیهم السلام) اینها شافع هستند. شفاعت هم می‌کنند؛ اما اینها از شفاعت شافعین بهره نمی‌برند، برای اینکه مشفوع له باید

«مرتضی المذهب» باشد: ﴿لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى﴾^{۱۹} کسی که «مرتضی المذهب» است؛ یعنی دین خداپسند دارد، اگر مشکلی داشته باشد، مشمول شفاعت است. آن دین خداپسند چه دینی است؟ این همان دین ﴿رَضِيتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾^{۲۰} است که ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾^{۲۱} این دین خداپسند است. این دین خداپسند را اگر کسی داشته باشد، اگر چهارجا مشکل داشته باشد، مشمول شفاعت است؛ اما اگر کسی نه، اصلاً زیر همه این حرف‌ها را بزند، دیگر ﴿فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ﴾.

﴿فَمَا لَهُمْ عَنِ التَّذْكِرَةِ مُعْرِضِينَ﴾ ما اینها را یادآوری کردیم، شما در دو بخش قبلاً عرض شد که انسان یادش است هم مسئله الهام که در درون انسان هست، انبیا آمدند، إثاره کنند، تذکره بدهند، یادآوری کنند. همان که در نشئه ﴿أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ﴾^{۲۲} هم ما اقرار کردیم. ﴿كَانَهُمْ حُمُرٌ مُسْتَنَفِرَةٌ * فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ﴾؛ گویا حمارهایی هستند که از شیر دارند فرار می‌کنند. چرا فرار می‌کنید؟ - البته اینها توضیحات بیشتری می‌خواهد - ﴿بَلْ يُرِيدُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ يُؤْتَى صُحُفًا مُنشَرَةً﴾، همین‌ها که محصول اتاق فکری هستند. خیال کردند که این قرآن و این کتاب یک امر عادی است، این وحی هم به آنها برسد. می‌گفتند اگر این وحی حق است، فرشته می‌آید، چرا بر ما نمی‌آید؟ و اینها که براساس نظام حسّی فکر می‌کردند، می‌گفتند عظمت و جلال و شکوه مخصوص ثروتمندان است؛ یعنی اینها بین تکاثر و کوثر فرق نگذاشتند که آنچه شرف هست، کوثر است نه تکاثر! اینها به دنبال تکاثر بودند. می‌گفتند اگر قرآن است، چرا ﴿عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ﴾^{۲۳} این باید بر یکی از سرمایه‌داران مکه یا مدینه یا مکه یا طائف نازل شود، چرا بر یک انسان مثلاً غیر سرمایه‌دار نازل شد؟ اینها معیار شرفشان تکاثر بود. دین آمده گفته که کوثر معیار شرف است

۱۹. سوره انبیاء، آیه ۲۸.

۲۰. سوره مائده، آیه ۳.

۲۱. سوره اعراف، آیه ۱۷۲.

۲۲. سوره زخرف، آیه ۳۱.

نه تکاثر. مال به هر حال مشکل فراوانی را هم به همراه دارد. اینها چون این تشخیص را نمی‌دادند، می‌گفتند اگر قرآن حق است، چرا بر ما نازل نمی‌شود؟!

﴿بَلْ يُرِيدُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ يُؤْتَى صُحُفًا مُنَشَّرَةً * كَلَّا بَلْ لَا يَخَافُونَ الْآخِرَةَ﴾، اینها از آخرت هراسی ندارند. اینها خیال می‌کنند می‌پوسند دیگر نمی‌فهمند که از پوست به درمی‌آیند. مرگ اول راه است. مرگ انتقال است، نابودی نیست، وفات است، فوت نیست. تمام حقیقت انسان از جایی به جای دیگر می‌رود. هیچ چیزی از بین نمی‌رود. فرمود:

﴿يَتَوَفَّاكُم مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ﴾^{۲۳}.

﴿كَلَّا إِنَّهُ تَذَكُّرَةٌ * فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ * وَ مَا يَذْكُرُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ﴾، این مشیئت پاداشی است. خدای سبحان خواسته همه اهل تذکره باشند. در همان آیاتی که مربوط به ماه نزول قرآن است: ﴿شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِلنَّاسِ﴾^{۲۴} این را خدا خواست. خدا خواست مردم متذکر باشند، هدایت شوند. این خواست اولی است و هدایت ابتدایی است؛ اما اگر بخواهد ذات اقدس الهی یک لطف مزیدی داشته باشد و یک هدایت پاداشی داشته باشد، اگر کسی چند قدم آمد و اطاعت کرد، از آن به بعد فیض الهی و فوز الهی شامل حال او خواهد شد. اینکه دارد: ﴿وَمَا يَذْكُرُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ﴾، این ناظر به آن هدایت پاداشی است. ﴿هُوَ أَهْلُ التَّقْوَى وَ أَهْلُ الْمَغْفِرَةِ﴾، اگر خدای سبحان ما را به تقوا دعوت کرد، خودش اهل این کار است. در نظام عادی با ما که حرف می‌زند، در فصل سوم یعنی فصل سوم! نه فصل اول که مقام ذات است، نه فصل دوم که صفات ذات عین ذات است، ما به آن دسترسی نداریم. این مقام فعل حق است، ظهور حق است، تدبیر حق است، مدیریت حق است. در اینجا فرمود من هر چه گفتم، خودم عمل می‌کنم. هر چه گفتم، خودم عمل می‌کنم، او در فصل سوم با ما حرف می‌زند، احتجاج می‌کند.

۲۳. سوره سجده، آیه ۱۱.

۲۴. سوره بقره، آیه ۱۸۵.

﴿وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا﴾^{۲۵} ما این طور نیستیم که به کسی ستم بکنیم. هر کسی کار خیری کرد، ما جواب او را می‌دهیم. ما اهل تقوا هستیم. این دعاهاى چندگانه‌ای که در نماز عید فطر، نماز عید قربان گفته می‌شود که او اهل تقواست، اهل مغفرت است، همین است. در مقام فعل تمام کارهای او عدل محض است، تمام کارهای او تقوای محض است، تمام کارهای او خیر محض است. اصلاً خدا شر ندارد. جهنم عدل محض است. انتقام‌گیری، به عدل رفتار کردن، این - معاذ الله - نقص است یا رحمت است؟ اصلاً در صدر و ساقه عالم هیچ‌جا جای غضب نیست. اگر غضبی هست، غضب نسبی است نه نفسی. جهنم اگر نباشد این صدام‌ها چگونه انسان رنج اینها را تحمل بکند؟ این عدل محض است، عدل محض رحمت است. او اهل تقواست، او اهل خیر است. شما هم «تَخَلَّقُوا بِأَخْلَاقِ اللَّهِ»،^{۲۶} اینها را در فصل سوم با ما حرف می‌زند؛ لذا فرمود شما نذر دارید، بله! یمین دارید، بله! در بین ما هم همین طور است، ما طلبه‌ها و روحانیون اینها را داریم؛ اما آن سومی را نداریم، این در کتاب فقهی ما سه یعنی سه! ما سه تا کتاب فقهی داریم «العهد، الیمین، النذر»، ما نذر و یمین را می‌فهمیم که کجا نذر می‌کنند، که حنث نذر شود، چه می‌شود؛ اما عهد نداریم. عهد یعنی چه؟ یعنی بیا با من عهد ببند، من طرف عهد تو هستم. این رساله عهد یعنی عهد! یمین یعنی چه؟ نذر یعنی چه؟ تعهد است. انسان باید کفاره بپردازد. «العهد، الیمین، النذر» این سه تا کتاب از کتاب‌های فقهی است که در همه کتاب‌های فقهی ما هست. ما نذر را بلد هستیم، یمین را بلد هستیم، سوگند یاد می‌کنیم؛ اما عهد نداریم. با چه کسی عهد ببندیم؟ بعضی از بزرگان که مواظب کارشان بودند، رساله‌ای دارند که من با خدا عهد بستم، عهد کردم که حرف لغو نزّم، شوخی نکنم، آبروی کسی را نبرم، عهد کردم که پُر خوری نکنم، نه نذر و نه یمین! آنها چیزی دیگر است. سومی یعنی سومی! این کتاب سوم از سه کتاب فقهی کنار هم است. خدا گفت با من عهد ببندید، من طرف عهد شما می‌شوم،

۲۵. سوره کهف، آیه ۴۹.

۲۶. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۵۸، ص ۱۲۹.

مگر چه می‌شود؟ عهد کردم «که چرا گوش به نادان نکنم».^{۲۷} با خدا عهد بستم. این بزرگان رساله نوشتند که من با خدا چگونه عهد کردم؛ مثل اینکه با دیگری عهد می‌کند، معامله می‌کند، خرید و فروش می‌کند، با خدا هم، این خداست! این قدر فیضش را، فوزش را، فعلش را، تنزل می‌دهد، تنزل می‌دهد تا با ما طرف عهد می‌شود. بین این است که ما به نام او سوگند یاد می‌کنیم که فلان کار را نکنیم. نذر هم این است که می‌گوییم «لله علی» که مثلاً کار خیر بکنم؛ اما عهد یعنی یک طرف عهد من این است، یک طرف عهد هم اوست. با او عهد می‌بندم که بی‌جا شوخی نکنم! با او عهد می‌بندم که حرف زائد نزنم! با او عهد می‌بندم که پُر خوری نکنم. به هر حال این معده که هر چه جا دارد، ما نباید به او بدهیم. هر اندازه که غذا می‌خواهد. الآن ماه مبارک رمضان در پیش است، شما از همه محققان سؤال بکنید، این بدن بیش از دو بار غذا شب و روز نمی‌خواهد! آن وقت عزا می‌گیرند که چقدر غذایمان کم می‌شود! این ماه مبارک رمضان ضیافت الهی است. عهد کردم پُر خوری نکنم. عهد کردم که حرف‌های زائد نزنم. این عهد است.

او اهل تقوا هست، اهل مغفرت است، اهل این تعهدات هست. این اهل است، اهل است، اهل است، همین است! ما با خدایمان این رابطه را می‌توانیم داشته باشیم. اگر او در مقام سوم، در مقام فعل، اگر این را نگفته بودند که در کتاب‌های فقهی ما نمی‌آمد. ما با چه کسی عهد ببندیم؟ این رساله عهد ما با کیست؟ با اوست. یک طرف عهد ما این است، یک طرف عهد اوست. «عاهدتُ الله» که حرف زائد نزنم. «عاهدتُ الله» که نماز را اول وقت بخوانم. «عاهدتُ الله» که قلب کسی را به درد نیاورم. همین‌هاست. فرمود اینها حرف‌های ﴿ذِكْرِي لِلْبَشَرِ﴾ است، برای جمیع جوامع بشری خوب است.

۲۷. غزلیات حافظ، غزل شماره ۳۱۹: «توبه کردم که نبوسم لب ساقی و کنون *** می‌گزم لب که چرا گوش به نادان کردم».

«و الحمد لله رب العالمين»